

## نقد و بررسی

### خاورمیانه معاصر

جلسه نقد و بررسی کتاب *خاورمیانه معاصر*، نوشته دکتر مهران کامروا؛  
استاد دانشگاه جورج تاون؛ شعبه دوحه قطر. ترجمه دکتر محمدباقر قالیباف  
- دکتر سید موسی پورموسوی.

جناب آقای دکتر قالیباف و جناب آقای دکتر ذاکریان به سبب زحمات ایشان. ابتدا در رابطه با چاپ کتاب *خاورمیانه معاصر*، توضیحاتی ارائه خواهم کرد، سپس چند موضوع اصلی کتاب را با شما در میان خواهم گذاشت و در ادامه، پاسخگوی پرسش‌ها و نقدها خواهم بود. در اواخر دههٔ نود میلادی، مطابق درخواست یکی از ناشران مبنی بر اینکه به کتابی نیاز دارند که در آن در رابطه با

**سخنرانان:** دکتر مهران کامروا، دکتر احمد نقیب‌زاده، دکتر مهدی ذاکریان، دکتر سید عبدالامیر نبوی، دکتر سید موسی پورموسوی، دکتر جواد امام جمعه‌زاده. مکان: دانشگاه تربیت مدرس - سالن همایش‌های شهید مطهری. زمان: سه‌شنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۰ - ساعت ۱۰:۳۰ الی ۱۲. دکتر کامروا (نویسنده کتاب): با سپاس از مدیریت دانشگاه تربیت مدرس،

سیاست‌های کشورهای خاورمیانه به طور مفصل بحث شده باشد و برای بهره‌گیری در دانشگاه نیز قابل استفاده باشد. من از این پیشنهاد استقبال کردم و شروع به نوشتن کتاب کردم. تألیف کتاب، حدود چهار سال به طول کشید. پس از اتمام آن، مطابق روال جاری، کتاب توسط همان ناشر، جهت نقد و بررسی در اختیار سه نفر استاد امریکایی قرار گرفت. نتیجه نقد و بررسی ایشان به این شرح بود: نخستین نقد معتقد بود این کتاب به همین شکلی که هست، می‌بایست چاپ شود؛ البته چند اشتباه سطحی و ریز وجود دارد که می‌بایست مرتفع شوند؛ از جمله اینکه، تاریخ نخستین انتخابات در ترکیه پس از مرگ آتاتورک به اشتباه ذکر شده است. این اشکال را برطرف کردم. نقد دوم بر این نظر بود که کتاب باید چاپ شود؛ تنها مسأله آن این است که به چند موضوع، آن‌طور که باید و شاید پرداخته است. به‌عنوان مثال به سیاست و تاریخ افریقای شمالی به حد کافی پرداخته نشده است. این نقد را به این صورت لحاظ کردم که

حدود دو صفحه به کتاب اضافه کردم با موضوع سیاست و تاریخ افریقای شمالی و در آن از جمله درباره کشور مراکش بحث کردم. نقد سوم با لحن بسیار تند و شدید بر این عقیده بود که این کتاب مطلقاً نمی‌بایست چاپ شود. چنانچه به چاپ برسد، خریداری نخواهد داشت. حتی اگر تعداد اندکی آن را خریداری کنند، تفسیرهای بسیار منفی نسبت به آن خواهند داشت. اعتقاد این نقد، بر این اساس بود که در کتاب آمده که جنگ میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، جنگ برسر هویت ملی است. درحالی‌که اگر به تاریخ برگردیم، خواهیم دید که اساساً مفهومی تحت عنوان «هویت ملی فلسطینی» هرگز وجود نداشته است. بر این اساس، تمامی تحلیل‌های نویسنده کتاب، اشتباه است. از آنجا که ناشر کتاب، ناشر تجاری بود، از من تقاضا کردند که این نقد را حتماً جدی بگیرم و این اشکال را برطرف کنم تا بتوانند کتاب را به چاپ برسانند. من به ایشان گفتم که من هیچ بخشی از کتاب را تغییر نخواهم داد و اگر قرار باشد این

کتاب به مرحله چاپ برسد، به همین شکل می‌بایست چاپ شود. پس از یک سال کشمکش برسر این موضوع، ناشر - شاید از بخت خوب من - ورشکست شد. به این ترتیب قرارداد ما فسخ شد و من کتاب را برای چاپ نزد یک ناشر آکادمیک بردم. کتاب توسط این ناشر چاپ شد و تاحدی نیز موفق بود. کتاب چندسال بعد توسط دکتر قالیباف و دکتر پورموسوی، ترجمه شد و در ایران هم به چاپ رسید. اما این کتاب از زمان انتشارش، در جامعه آکادمیک امریکا بحث‌هایی ایجاد کرد؛ از جمله، همین بحث که کتاب در رابطه با هویت ملی فلسطینی بحث می‌کند. در جریان این نقدها و مباحثات، برحسب اتفاق، توانستم آن استادی را که شدیدترین نقد را به کتاب وارد کرده بود، پیدا کنم. متوجه شدم که ایشان کرسی مطالعات اسرائیل را دارد و از اساتید بنام خاورمیانه‌شناسی و اسرائیل‌شناسی است. در ادامه، چکیده‌ای از چند موضوع اصلی کتاب را مطرح می‌کنم. نخستین موضوع این است که اساساً سؤال

ابتدایی که برای شروع نوشتن این کتاب برای من ایجاد شد، این بود که منشأ تاریخ سیاسی خاورمیانه کجاست و این تاریخ از چه زمانی آغاز می‌شود؟ تمام تمرکز کتاب - چنانکه می‌بینید - بر سیاست خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم قرار دارد. همان‌طور که می‌دانید، نقشه کنونی خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم ترسیم شده است. ناشر اولیه هم به من گفته بود که ما کتابی می‌خواهیم که تاریخ خاورمیانه «معاصر» را بررسی کند. اما من در حین مطالعه فهمیدم که اگر بخواهیم در مورد خاورمیانه معاصر صحبت کنیم، ناگزیریم به دوران عثمانی رجوع کنیم و اگر بخواهیم عثمانی را مطالعه کنیم، می‌بایست به پیش از آن برگردیم. نهایتاً متوجه شدم که تمامی ساختارها، نهضت‌ها، پدیده‌ها، و تحولات سیاسی در خاورمیانه از ظهور اسلام نشأت گرفته است. بنابراین در یک بخش در ابتدای کتاب، به‌طور مختصر به ظهور اسلام پرداختم. در این رابطه، همان استاد منتقدی که نقد شدیدی به کتاب

وارد کرده بود، گفته بود که چگونه کتابی که تمرکز اصلی آن بر تاریخ سیاسی خاورمیانهٔ معاصر است، با ظهور اسلام بحث خود را شروع می‌کند؟ اما از دیدگاه من، به هر حال ما نمی‌توانیم منکر این واقعیت شویم که منشأ بسیاری از فعالیت‌های سیاسی معاصر در خاورمیانه، ریشه در ظهور اسلام دارد. به این ترتیب من با بحث مختصری در باب ظهور اسلام آغاز کردم، سپس به سیاست‌های عباسی، عثمانی، صفویه و سپس به سیاست‌های ایران و جهان عرب معاصر پرداختم. به‌طور کلی نمی‌توان اسلام را به‌عنوان یک نیروی محرک، منسجم و متحول‌کننده نادیده گرفت. تقویت سیاست‌های پدرسالاری در جوامع اسلامی، به واسطهٔ تفسیر برخی علما از اسلام صورت گرفته است.

مسئلهٔ بعدی در رابطه با تأثیر هویت ملی و احساسات ملی‌گرایانه در تحولات خاورمیانه است. این موردی بود که همان استاد هم نسبت به آن ایراد گرفته بود. یکی از تزه‌های اصلی کتاب این است که احساسات ملی‌گرایانه در

خاورمیانه بسیار سرنوشت‌ساز بوده است. به‌ویژه در جنگ اعراب و اسرائیل و نیز در زمینهٔ تعیین هویت فلسطینی‌ها و هویت طلبی اسرائیلی‌ها - در هر دو - این احساسات بسیار تعیین‌کننده بوده است. گسترش نهضت‌های ملی‌گرایانه که توسط جمال عبدالناصر آغاز شد و سپس توسط قذافی و دیگران دنبال شد، با بهره‌گیری از این احساسات بوده است. موضوع مهم در این رابطه این است که همواره میان وحدت عربی (پان عربیسم) و احساسات ملی‌گرایانهٔ سایر ساکنان منطقهٔ خاورمیانه تضاد اساسی وجود داشته است. این تضاد به سهم خود بر روابط سیاسی کشورهای خاورمیانه با کشورهای خارج از خاورمیانه تأثیرگذار بوده است. به‌عنوان مثال، مردم مصر، خود را مصری، و سپس عضوی از وحدت عربی به شمار می‌آورند. درحالی که وحدت عربی از ابتدا زیر پرچم مصر و شخص ناصر قرار گرفته بود.

به این ترتیب - به‌ویژه تحت تأثیر احساسات شدید ملی‌گرایانه - «سیستم

منسجم بین‌المللی» در منطقه خاورمیانه فروپاشید و سبب شد که از سال ۱۹۷۴ به بعد - که اعراب پس از پیروزی در جنگ، حس اقتدار و قدرتمندی پیدا کرده بودند - هریک از بازیگران، سیاست و دیپلماسی خاص خود را دنبال کنند. به تدریج، دیپلماسی مصر منجر به قرارداد کمپ دیوید شد و پس از آن به فاصله ده سال، انزوای مصر از جامعه عربی حادث شد. در هر حال، تحریک احساسات ملی‌گرایانه در کشورهای منطقه، بسیار سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده بوده است. همه دولت‌های منطقه از این احساسات، برای تأمین منافع و مقاصد خود بهره می‌گیرند. این احساسات گاهی به صورت خودجوش بروز کرده‌اند. احساسات ملی‌گرایانه خودجوش، از ملی‌گرایی‌های رسمی متمایز بوده‌اند. لکن این احساسات نیز در منطقه ایجادگر تحولات سیاسی مهمی بوده‌اند.

مسأله بعدی که در کتاب بحث شده است، مسأله «دموکراسی در خاورمیانه» است. در واقع، به مبحث «موانع گذار به

دموکراسی در منطقه» پرداخته شده است. در سیاست، به طور کلی می‌توان انواع گذار به دموکراسی را به سه دسته تقسیم‌بندی کرد: نخست، دموکراتیزه شدن از طریق جامعه مدنی است. در این حالت، دولت قادر نیست و یا تمایلی به انجام وظایف و مسئولیت‌های خود ندارد. در این حالت، نهادهایی از درون جامعه، شروع به رشد و نمو می‌کنند و به تدریج به صورت رقیب دولت قد علم می‌کنند. دولت دیگر نمی‌تواند جامعه مدنی را سرکوب کند. پس ناگزیر از برگزاری انتخابات می‌شود. این نوع پروسه دموکراتیزه شدن در اروپای خاوری در دهه ۱۹۸۰ اتفاق افتاد. دولت در شرایطی که نمی‌توانست جامعه مدنی را سرکوب کند و یا آن را نادیده بگیرد، بالاجبار با آن کنار آمد. نتیجه این شد که حکومت‌های دموکراتیکی در لهستان، بلغارستان و آلمان شرقی شکل گرفت. دومین نوع دموکراتیزه شدن، از نخبگان دولتی نشأت می‌گیرد. به این صورت که نخبگان دولتی پیش‌بینی می‌کنند که در آینده قدرت را از دست خواهند داد.

بنابراین بسا بهتر که خود منادی دموکراتیزه شدن شوند که این روند، تحت رهبری خود ایشان قرار بگیرد و توسط ایشان پیاده شود. در ترکیه ۱۹۸۳ و یا در امریکای جنوبی دهه ۱۹۸۰ - در شیلی، برزیل و آرژانتین - نخبگان نظامی، حامیان پروسه دموکراتیزه شدن بودند. آنها ساختارهای دموکراتیک تأسیس کردند؛ از قبیل پارلمان، قانون اساسی، انتخابات، و نهایتاً به ظاهر مطابق تصمیم دموکراسی از قدرت کنار رفتند؛ با این هدف که بعداز برکناری از قدرت، تحت تعقیب قانونی قرار نگیرند. به عنوان نمونه در شیلی، پینوشه قانونی وضع کرد که بر مبنای آن هنگامی که ارتشیان از عرصه سیاست بیرون می‌روند، کسی نتواند ایشان را مورد تعقیب قانونی قرار دهد. در نوع سوم دموکراتیزه شدن، گذار به دموکراسی، در اثر پیدایش شکاف و اختلاف میان نخبگان دولتی اتفاق می‌افتد. اختلافات نخبگان دولتی، به تدریج در جامعه، برای روی کار آمدن گروه‌های اجتماعی فضای مناسبی ایجاد می‌کند. از طرفی

فضایی برای شکل‌گیری گفتمان میان گروه‌های مختلف ایجاد می‌شود، و از طرف دیگر اختلافات و کشمکش‌های داخلی دولت، فضای سیاسی را فراخ‌تر می‌کند. به این ترتیب، نیروهای دموکراتیک، بسیار به تدریج و آرام آرام به سطح جامعه می‌آیند. در کشورهای اروپای خاوری، طی چندسال ارگان‌های جامعه مدنی روی کار آمدند و دولت ناچار شد با آنها کنار بیاید. در امریکای جنوبی دولت طی چندماه ناچار شد انتخابات برگزار کند. این نوع دموکراتیزه شدن، بسیار کند، تدریجی و پرافت وخیز به پیش می‌رود و گاهی در نهایت به نتیجه نمی‌رسد. هر سه نوع پیش گفته، در خاورمیانه حادث شده است. در ترکیه آتاتورک، نوع دوم را شاهد بودیم که طی آن، نخبگان دولتی پیشرو دموکراتیزه شدن شدند. همچنین در تحولات اخیر خاورمیانه، می‌توان مصادیق انواع دموکراتیزه شدن را مشاهده کرد.

آخرین مسأله‌ای که مطرح می‌کنم، چالش‌هایی است که خاورمیانه در حال

و آینده با آنها مواجه است. یکی از چالش‌ها، رشد جمعیت است. دولت‌های منطقه قادر نیستند زیربنای لازم را در این رابطه ایجاد کنند. از جمله، احداث مدارس کافی، بیمارستان‌های مورد نیاز و سایر امکانات. چالش دیگر در منطقه، آلودگی محیط زیست است. مسأله کمبود آب، چالشی دیگر در خاورمیانه است. تا آنجا که برخی از مفسرین، معتقدند که مسأله آب، عامل جنگ بعدی در خاورمیانه خواهد بود. چنانکه می‌دانید، تنها سه کشور در خاورمیانه به اندازه مکفی آب دارند: ایران، ترکیه و لبنان. یکی از دلایل اصلی بازپس ندادن مناطقی که اسرائیل اشغال کرده است، این است که در آن منطقه ذخایر آب زیرزمینی فراوانی موجود است. کمبود آب، مسأله‌ای مهم و اساسی در کشورهای خاورمیانه است؛ بالاخص برای کشورهای حاشیه خلیج فارس. دولت‌های این کشورها - به‌عنوان نمونه دولت قطر - به سرعت مشغول ساخت جنگل‌های وسیع هستند. اما آب لازمه برای آبیاری این جنگل‌ها را ندارند. تبعاً

این موضوع مسأله‌ساز خواهد شد. البته آنها آب خلیج فارس را تصفیه کرده و استفاده می‌کنند. اما تصفیه آب خلیج فارس به سبب حاصله بالای نمک، برای محیط زیست بسیار مضر است.

برآوردن خواسته‌های نسل جوان، چالش مهم دیگر مبتلابه کشورهای خاورمیانه است. دولت‌های منطقه می‌بایست به نیازهای روبه رشد نسل جوان در زمینه اشتغال، و سایر مسائل آنها پاسخ دهند. چنانکه شاهد بودیم، مطالبه خواست‌های جوانان، از تونس آغاز شد، به مصر رسید، و به تدریج به سایر کشورهای منطقه نیز سرایت خواهد کرد.

**دکتر نقیب‌زاده (رئیس جلسه و متقدم):** با سپاس از آقای دکتر کامروا، از آقای دکتر ذاکریان به‌عنوان بانی و برگزارکننده این جلسه، خواهش می‌کنم صحبت‌های خود را ایراد فرمایند.

**دکتر ذاکریان (مدیرمسئول فصلنامه مطالعات بین‌المللی):** با سپاس از شما، لازم است اشاره کنم که این جلسه بنا به دو ضرورت مهم برگزار

شده است: نخستین موضوع، رخدادهای منطقه خاورمیانه است. بالطبع، کشور ما هم از تأثیر این رخدادها برکنار نخواهد بود. برای اینکه شناخت خوب و تحلیل درستی از رخدادهای منطقه شکل بگیرد، ایجاد فضایی غیررسانه‌ای که جهت تحلیل علمی مناسب باشد، ضروری است. به این ترتیب، می‌توان درچنین فضایی، با بررسی عالمانه و پژوهش دقیق، به موضوع پرداخت. دومین نکته اینکه، این کتاب خوشبختانه توسط یکی از اعضای محترم هیأت تحریریه فصلنامه مطالعات بین‌المللی به رشته نگارش درآمده است. این دو مسأله ما را بر آن داشت که جلسه نقد و بررسی پیش‌بینی کنیم تا در قالب آن، با حضور نویسنده کتاب، و نیز مترجمین آن، به بحث و بررسی پیرامون خاورمیانه معاصر بپردازیم. طبعاً سازمان‌ها و انجمن‌های علمی هم علاقه‌مند به مشارکت و فعالیت در این جلسه بودند. ما هم از این علاقه‌مندی استقبال کردیم. مضاف براینکه با دعوت از چند تن از اعضای هیأت تحریریه فصلنامه مطالعات

بین‌المللی در جلسه، تلاش کردیم در جهت هرچه پربارتر شدن جلسه، گام برداریم. از این رو نکته مهمی که در کتاب باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد این است که آیا نویسندگان مطالبات دموکراتیک مردم خاورمیانه را پیش‌بینی کرده است؟ و اینکه برای دستیابی به حقوق بشر و دموکراسی با چه موانع و چالش‌هایی روبه‌رو هستند.

**دکتر نقیب‌زاده:** با تشکر از شما، نقد خودم را به این کتاب، به صورت مختصر بیان می‌کنم. کتاب خاورمیانه معاصر - همان‌طور که آقای دکتر کامروا اشاره کردند - یک کتاب درسی است و برای دانشجویان امریکایی نوشته شده است. مستحضر هستید که این مطلب که مخاطب کتاب چه قشر یا اقشاری هستند، موضوع بسیار بااهمیتی است. هنگامی که این کتاب را به‌عنوان یک کتاب درسی در نظر می‌گیریم، به روشنی متوجه می‌شویم که کتاب بسیار مفیدی است. نکته دیگر اینکه هنگامی که در مقام منتقد قرار می‌گیریم، نقد را بسیار آسان و به سادگی انجام می‌دهیم؛

درحالی که نوشتن کتاب برای نویسنده اصلاً کار ساده‌ای نبوده است. نویسنده برای نوشتن کتاب، زحمت فراوان می‌کشد تا آن را به سرانجام برساند، اما ما به راحتی به مسند انتقاد تکیه می‌دهیم و آن را نقد می‌کنیم. نکاتی که به نظر من می‌رسد، به این شرح است: در رابطه با روش‌شناسی چنانکه اشاره کردم، این کتاب در حد کتاب درسی بسیار قابل قبول است؛ اما هنگامی که نام آن را «خاورمیانه معاصر» گذاشتیم، ساختار کتاب می‌بایست درون منطقه‌ای باشد؛ یعنی نگاه کتاب، منطقه‌گرا باشد تا بتوان فهمید این منطقه با چه مسائلی دست و پنجه نرم می‌کند و چالش‌های آن چیست. نویسنده کتاب، کشورهای منطقه را یکی یکی بررسی کرده‌اند و به مشکلات آنها پرداخته‌اند. سپس به صورت مختصر، نقاط مشترک را اشاره کرده و از آن گذشته‌اند. این خود یکی از معایب کتاب می‌تواند باشد؛ مگر اینکه ما عنوان کتاب را تغییر دهیم به «کشورهای خاورمیانه در قرن بیستم (یا بیست و یکم)». تاریخ منطقه را نیز از گذشته‌های

بسیار دور شروع کرده‌اند تا به زمان معاصر. درحالی که ما می‌دانیم که این منطقه مشکلات بسیار اساسی دارد، و بسیار ملتهب است. مداخلات خارجی، بسیار بیش از فاکتورهای داخلی در وضعیت آن مؤثر است. این مداخلات بسیار تعیین‌کننده بوده است. گاهی در کتاب اشاره شده است که رژیم‌هایی در خاورمیانه، زمانی محبوبیت بالایی داشته‌اند. درحالی که هیچ‌گاه هیچ رژیم در منطقه محبوبیت نداشته است. تمامی رژیم‌های منطقه، یا دست پرورده دولت‌های خارجی بوده‌اند، و یا با کودتا به قدرت رسیده‌اند، یا با انقلاب. هیچ‌یک هیچ زمانی محبوبیت نداشته‌اند.

**دکتر امام جمعه زاده (متقد):** از دیدگاه من، ایران خطری برای اعراب محسوب نمی‌شود و این مسأله در چارچوب ایران‌هراسی مطرح می‌شود. به طور کلی، تعریفی که از خاورمیانه در این کتاب آمده است، می‌تواند گسترده‌تر باشد. برخی افراد هستند که افغانستان، پاکستان و سودان را در چارچوب خاورمیانه تعریف می‌کنند. در این کتاب

به اسلام و خاستگاه آن در چارچوب یک جغرافیای خاص نگریسته شده است؛ اما اسلام مکتبی نیست که محدود به یک جغرافیای خاص باشد. بهتر بود از این زاویه هم در کتاب به اسلام پرداخته می‌شد. من به نوع نگاه نویسنده به انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی انتقاد دارم. نویسنده هرج و مرج بعد از انقلاب مشروطیت را ناشی از عوامل داخلی در منطقه عنوان کرده‌اند؛ درحالی‌که خاورمیانه همیشه زخم خورده دخالت‌های خارجی بوده است. همچنین نویسنده در بخش‌هایی خاندان هاشمی در اردن را دارای مشروعیت مؤثر مردمی دانسته، درحالی‌که کشورهای عربی منطقه هیچ‌کدام مشروعیت مردمی ندارند.

در کتاب، انقلاب اسلامی به‌عنوان پدیده‌ای که دارای ماهیتی خودجوش است، معرفی شده است؛ درحالی‌که انقلاب اسلامی در یک پروسه طولانی مدت و با رهبری مشخص به سرانجام رسید. نویسنده، بیکاری و ناکامی اقتصادی را نقطه شروع انقلاب اسلامی

عنوان کرده است. به عقیده بنده این مسأله صحت ندارد؛ عوامل اقتصادی در مجموعه عوامل بروز و ظهور انقلاب اسلامی مؤثر بوده است اما عامل اصلی نیستند.

مایلم در رابطه با نظر نویسنده در مورد امام خمینی (ره) اشاره کنم که، اتفاقاً امام خمینی در کنار تصمیمات منسجم و قطعی خود، تصمیماتی از روی مصلحت‌اندیشی نیز اتخاذ می‌کردند. شاید این منصفانه نباشد که موضع‌گیری‌های ایشان را رادیکال بدانیم. نویسنده معتقد است در ایران بعد از انقلاب هیچ برنامه اقتصادی وجود نداشته است؛ این در حالی است که برنامه پنج ساله اقتصادی و یا چشم‌انداز ۲۰ ساله موجود است. شاید در بخش‌هایی از این برنامه‌ها هدف ۱۰۰ درصدی محقق نشده است اما این طور نیست که برنامه اقتصادی وجود نداشته باشد. در رابطه با نگرش نویسنده نسبت به حادثه گروگان‌گیری در سال ۵۸، مایلم بیان کنم که ایشان گروگان‌گیری در سفارت امریکا را نقض حقوق

بین‌الملل عنوان کرده است اما به این مسأله نپرداخته است که سفارت امریکا چگونه می‌توانسته است به خود اجازه دهد به محل جاسوسی علیه یک انقلاب جوان تبدیل شود و اساساً چرا باید سفارت یک کشور به مرکز جاسوسی و توطئه‌چینی علیه ملتی تبدیل شود؟ بد نبود اگر نویسنده کتاب به صدها جلد کتابی که درباره جاسوسی امریکایی‌ها از طریق سفارتخانه‌شان در ایران منتشر شده است می‌پرداختند.

نویسنده کتاب در بخش‌هایی اعراب ایرانی در زمان جنگ تحمیلی را دارای گرایش غیرایرانی عنوان کرده است؛ این در حالی است که ما در جنگ تحمیلی شهدای عرب خوزستانی بسیاری را داشته‌ایم. نویسنده معتقد است حکومت ایران سعی داشته جنگ تداوم یابد تا بدین شکل حکومت روحانیت تداوم یابد. معتقدم این بحث نویسنده اساساً علمی نیست و هیچ جایگاه منطقی ندارد. در بحث جنگ خلیج فارس نویسنده نقش امریکا را به کلی نادیده گرفته است اما بد نبود اگر نویسنده

کتاب به گفته‌های برژینسکی - از مقامات وقت دولت امریکا - و گفته‌های مقامات عراقی - که در روزنامه فیگارو منتشر شده است - توجه می‌کردند. نویسنده معتقد است ایران خطری برای اعراب محسوب می‌شود. اینکه در دنیا و در منطقه خودمان ایران‌هراسی را تبلیغ می‌کنند درست است؛ اما واقعیت ندارد. درعین‌حال، فصل دموکراسی کتاب، بی‌شک قابل توجه است. در مجموع، کتاب به غیراز نقدهایی که بنده به آن وارد کرده‌ام از ارزش و اهمیت بسیاری برخوردار است.

**دکتر نبوی (متقدم):** در ابتدای صحبت‌م لازم می‌دانم از آقای دکتر کامروا دفاع کنم؛ چون آقای دکتر امام‌جمعه‌زاده، انتقادهای بسیار تندی نسبت به کتاب ابراز کردند. اینکه در کتاب گفته شده که در ایران بعد از انقلاب هیچ برنامه اقتصادی وجود نداشته است و آقای دکتر امام‌جمعه‌زاده، این ادعای کتاب را اشتباه خواندند، من اتفاقاً با آقای دکتر کامروا موافقم. چون برنامه اقتصادی ای که دولت همیشه از آن جلوتر باشد،

دیگر برنامه اقتصادی نیست. شاید نام دیگری بتوان بر آن گذاشت. پس ادعای آقای دکتر کامروا به لحاظ آکادمیک، ناصحیح نیست. این کتاب دارای نقاط قوتی هست. اما من در کنار آنها، به نکاتی به عنوان پیشنهاد برای بهتر شدن کتاب اشاره می‌کنم. یکی از نقاط قوت کتاب، نگاه تحلیلی - تاریخی به کار گرفته شده در آن است. مسائلی که در کتاب بررسی شده‌اند، مورد ریشه‌یابی تاریخی قرار گرفته‌اند. دیگر اینکه به ویژگی‌های ژئوپولتیک منطقه پرداخته شده است. به‌طور کلی، نگاهی چندبعدی بر تحلیل رویدادها حاکم است. مفروض‌سازی‌هایی که نویسنده انجام داده است، گستردگی منابع دست یک و نظارتی که خود ایشان بر ترجمه کتاب داشته‌اند موجب شده است ترجمه کتاب بسیار دقیق انجام شود و در یک کلام، فرآیند دولت‌مآلت‌سازی در منطقه را به خوبی نشان داده و آن را طظشی کرده‌اند. اینها همه نقاط برجسته‌ای هستند. اما چنانچه بخواهم پیشنهادهایی جهت بهتر شدن کتاب ارائه دهم، به این

موضوعات می‌پردازم: تأکید ایشان بر مفهوم «دولت» که یکی از مفاهیم اساسی علم سیاست محسوب می‌شود. به همین دلیل است که نگاه اقتصادی - سیاسی بر کل کتاب حاکم است. شاید باید از نگاه فرهنگی - که در جامعه ایران، در حوزه علم سیاست غالب است - در حوزه‌های سایر رشته‌ها سراغ گرفت؛ نه در علم سیاست. نویسندگان بر این اساس، دولت‌های منطقه و دولت‌های فرامنطقه‌ای را به‌عنوان بازیگران اصلی مفروض می‌گیرد و براساس این مفروض، تحلیل‌های خود را ارائه می‌دهد. اتفاقاً از همین نقطه می‌توان این بحث را ارائه داد که بحث نویسنده به میزان زیادی بر روی تجربه ایران، ترکیه و مصر متمرکز شده است؛ درحالی که تجربه لبنان، تجربه بسیار مهمی است. لبنان، آئینه تمام‌نمای تحولات منطقه است. در لبنان ما با محیطی روبه‌رو هستیم که غیرلبنانی است. محیط داخلی لبنان، لبنانی نیست و بسیاری ملیت‌های دیگر هم در آن حضور دارند. درحالی که در مورد سایر کشورهای منطقه،

این گونه نیست؛ محیط ایران، ایرانی، محیط مصر، مصری، و محیط اردن، اردنی است و قس علیهذا. من معتقدم ما در رابطه با نقش آفرینی سایر کشورهای خارج از منطقه در کشورهای منطقه مبالغه می‌کنیم. این تأثیر آنقدر زیاد نیست. اما در مورد لبنان باید گفت که محیط آن غیرلبنانی است. این امر، به واسطه وضعیت اولیه شکل‌گیری لبنان اتفاق افتاده است. پیشنهاد من این است که شاید اختصاص یک فصل جداگانه به تجربه لبنان، بتواند در شکل‌گیری درک بهتری از تحولات منطقه و سیاست خارجی کشورهای منطقه و خارج از منطقه کمک‌کننده باشد.

درعین‌حال، نقطه قوتی که پیش‌تر اشاره کردم - یعنی در شمار آوردن دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی - منجر به این اشکال شده است که نسبت به نقش و تأثیر بازیگران غیردولتی غفلت شده است. ازجمله این بازیگران غیردولتی، قومیت‌ها، زنان، و مسأله اسلام‌گرایی است. همان‌طور که می‌بینیم، در تحولات هشت ماهه اخیر نیز،

اسلام‌گرایان و زنان، نقش‌های تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند. حیف است که نسبت به این نقش مهم، توجهی مبذول نشود؛ بالاخص در رابطه با تلاش اسلام‌گرایان تونس و مصر، به تأسی از اسلام‌گرایان ترکیه. در طول دو سه دهه اخیر، تجربه خاصی از اسلام‌گرایی را در ترکیه مشاهده کرده‌ایم. ترکیه توانسته است تجربه‌ای ارائه دهد که می‌توان آن را «اسلامیسم با چهره انسانی» نامگذاری کرد. در حال حاضر تونس و مصر تلاش می‌کنند که این تجربه را تکرار کنند. یعنی بتوانند چهره انسانی از اسلامیسم خود ارائه دهند. در رابطه با نقش قومیت‌ها در منطقه، می‌توان تجربه قومیت خودمختار کردستان عراق را مورد بررسی قرار داد. اعمال این نکات، قطعاً در ارتقاء جایگاه این کتاب می‌تواند مؤثر باشد.

آخرین نکته‌ای که مایلیم به آن بپردازم، در رابطه با فصل آخر کتاب که نویسنده به تجربه دموکراتیزاسیون در منطقه اشاره کرده است. با توجه به تجربیات خاص منطقه که شاید بتوان

عنوان آن را دموکراتیزاسیون گذاشت، اتفاقاً به نظر من، استفاده از تعبیری که در این حوزه رایج است، شاید بتواند در شفاف‌سازی تحولات منطقه در این رابطه کمک کند. من به چند مورد از آنها اشاره می‌کنم. مثلاً یکی از نویسندگان از واژه «شبه اقتدارگرایی» استفاده می‌کند. چون آنچه در منطقه رخ می‌دهد، در واقع، شکل بومی شده دموکراسی است. هنگامی که نتیجه انتخابات از پیش از برگزاری آن، مشخص باشد، نمی‌توان نام دموکراتیک را بر چنین جامعه‌ای گذاشت. در رژیم صدام، رژیم حسنی مبارک و در سایر رژیم‌های مشابه آنها در منطقه، دموکراسی پیاده نمی‌شود؛ بلکه دقیقاً شبه اقتدارگرایی است. در واقع حالت نمایشی از دموکراتیک است. قانون اساسی هست، نهادهای دموکراتیک هستند و بسیاری از لوازم برگزاری انتخابات فراهم شده است، اما نتیجه از پیش تعیین شده است. به این ترتیب، ترتیبات قدرت دست نمی‌خورد. یکی دیگر از نویسندگان، از اصطلاح «نیمه‌دموکراسی — نیمه‌دیکتاتوری»

استفاده می‌کند. نویسنده دیگری از اصطلاح «شبه‌دموکراسی» و دیگران نیز از اصطلاحاتی از این دست استفاده می‌کنند. پیشنهاد من این است که تحولاتی را که قبلاً ذیل عنوان دموکراسی در منطقه رخ داده‌اند، دموکراسی ننامیم. در حالی که این امید هست که تحولات درون‌زای اخیر در کشورهای عربی، رو به سوی برقراری دموکراسی به شکلی نسبتاً استاندارد و کمی قابل قبول تر، داشته باشند.

**دکتر نقیب‌زاده:** بسیار جالب شد که نقطه نظرهای بسیار متفاوتی در این جلسه مطرح شد. حال از آقای دکتر کامروا تقاضا می‌کنم چنانچه پاسخی به نقدهای مطرح شده دارند، بفرمایند.

**دکتر کامروا:** از همه اساتیدی که نقدهای مختلفی ایراد کردند، سپاسگزارم. تلاش می‌کنم به یک پاسخگو باشم. یکی از نقدها، در رابطه با چالش‌های میان سنت و مدرنیته بود. در این رابطه بحث‌های فراوانی شده است که آیا مواجهه و رسیدگی به این چالش‌ها در حوزه مسئولیت‌های دولت

است یا خیر؟ در کتاب، بحث من این بوده که دولت‌های منطقه با چه چالش‌هایی مواجه هستند و در آینده با کدام مشکلات باید دست و پنجه نرم کنند. اما این موضوع که رسیدگی به این امر، در حوزه وظایف دولت است یا خیر، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد.

از آقای دکتر امام‌جمعه‌زاده تشکر می‌کنم که لطف کردند و تمامی صفحات مورد اشاره خود را دقیقاً ذکر کردند. اما در عین حال، این دقت و نکته‌ای نگریستن به جملات و حتی کلمات موجب می‌شود که به کل بحث و مسأله کلی مورد اشاره، کمتر توجه شود. شاید گاهی لازم باشد از سه یا چهار صفحه قبل و سه یا چهار صفحه بعد از آن مورد خاص، مطلب را بررسی کرد، تا اینکه بتوانیم ارتباط منطقی آن نکته ریز را با کل بحث دریابیم. این شیوه نقد، شاید چندان منصفانه نباشد. به عنوان نمونه، اشاره کردند که در صفحه شصت و سه آمده که دولت اردن دارای مشروعیت مردمی است. اگر به سه صفحه پیش از این صفحه مراجعه شود، متوجه خواهند

شد که در آن برهه خاص تاریخی، احساسات منفی مردم اردن نسبت به دولت اردن کمتر از زمان‌های دیگر بوده است. نمونه دیگر اینکه، هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این گزاره شود که انقلاب ایران، انقلابی ایدئولوژیک بوده است. آقای دکتر امام‌جمعه‌زاده نسبت به این جمله نیز، نقد داشتند. یک نمونه دیگر اینکه، در کتاب اشاره شده است که اعراب ایران در جنگ ایران و عراق تمایلات غیرایرانی داشتند. این طرز فکری بود که اکثراً در خارج از ایران غالب بود. این نظر شخصی خود من نیست؛ بلکه بازتاب واقعیت است. نیز این جمله که ایران، خطری برای اعراب محسوب می‌شود، مورد اشاره ایشان بود. هرچند که ما از داخل یا خارج از ایران ممکن است چنین نظری نداشته باشیم. اما هم دولت امریکا این گزاره را به کشورهای عربی القا می‌کند و در این راستا تبلیغات انجام می‌دهد و هم افراد منفردی در سطح جهان، چنین دیدگاهی دارند. مورد دیگر اینکه در کتاب گفته شده که بنیادگرایی اسلامی، مساوی

خشونت است. می‌توان گفت در برخی موارد عقیده بر این است که حتماً می‌بایست از روی خشونت رفتار شود. دیدگاه‌های دیگری هم هستند که مطابق آنها - در کتاب هم اشاره شده - فرد با عالم سیاست هیچ نسبتی ندارد، اما خود را بنیادگرا به شمار می‌آورد. من حیث المجموع، عقیده من این است که می‌بایست دیدی جامع‌تر نسبت به کتاب اتخاذ کرد.

از جناب آقای دکتر نبوی هم متشکرم به این دلیل که تجربه لبنان را یادآوری کردند. من هم موافقم که این تجربه، تجربه بسیار متفاوتی است. اتفاقاً ناشر کتاب مایل بود که بعد از بهار عرب، چاپ بعدی کتاب آماده شود. من معتقد بودم که کتاب به همین شکل چاپ شود، اما حدود صد صفحه به آن افزوده شود. بالعکس، ناشر عقیده داشت که باید صد صفحه از کتاب کم شود؛ چون در آن صورت - و حتی به همین شکل فعلی - کتاب بسیار قطور است و چاپ آن به لحاظ تجاری مقرون به صرفه نیست. اما یادآوری جناب آقای دکتر

نبوی مبنی بر اینکه مناسب است به محیط غیرلبنانی لبنان نیز در کتاب پرداخته شود، بسیار به جا و عالی بود.

**دکتر نقیب‌زاده:** متشکرم و فقط می‌خواهم اشاره کنم که واقعاً ما هیچ‌یک، هیچ نفعی در طرفداری از بنیادگرایی نداریم و می‌دانیم که یکی از اهداف آنها شیعه است و نگاهی که کشورهای شمال افریقا - الجزایر و امثال آن - نسبت به تشیع دارند، درست همان نگاهی است که ما نسبت به بهائیت داریم. بنابراین هیچ جایی برای دفاع از بنیادگرایی وجود ندارد. به علاوه اضافه می‌کنم که قرار بود جناب آقای دکتر قالیباف در این جلسه حضور داشته باشند. اما نتوانستند حاضر شوند و آقای دکتر پورموسوی به نیابت از ایشان در جلسه حضور یافتند.

**دکتر پورموسوی (مترجم کتاب):**

آشنایی من و آقای دکتر قالیباف با این کتاب به صورت اتفاقی بود. بعد از اینکه کتاب به دست ما رسید، شروع به مطالعه آن کردیم که حدود سه ماه به طول انجامید و سپس برای ترجمه کتاب اقدام

کردیم. ترجمه کتاب بیش از یک سال طول کشید. در پروسه ترجمه، با این هدف که خوانندگان فارسی زبان بتوانند به راحتی با کتاب ارتباط برقرار کنند، ما به طور دائم با آقای دکتر کامروا در تماس بودیم تا ترجمه اصطلاحات خاص و گاه پیچیده، به بهترین نحو و با هماهنگی با نویسنده انجام شود. مستحضر هستید که نویسنده، کتاب را از ایالات متحده و با نگاهی که از داخل خاک امریکا نسبت به موضوع داشته‌اند، به رشته تحریر درآورده‌اند. به این جهت، برگردان متن کار چندان ساده‌ای نبود.

در ابتدای کتاب، پیشگفتار مفصلی آورده شده است که توسط مترجمین تنظیم شده است. در این پیشگفتار، تلاش کرده‌ایم به موضوعات اصلی مورد اشاره آقای دکتر کامروا در متن کتاب پردازیم. به ویژه تلاش کردیم به مباحثی تکمیلی پردازیم که در متن کتاب - به این دلیل که کتاب، اصلاً کتاب درسی است - به آنها کمتر پرداخته شده است. اصل

امانتداری حکم می‌کرد که ما اصل کتاب را به همان گونه که هست، به فارسی برگردانیم. اما دو بخش خاص بود که با صلاحدید آقای دکتر کامروا، در قالب پیش گفتار، به مباحث کتاب اضافه کردیم. یک بخش در رابطه با اسرائیل و دیگری در رابطه با انقلاب ایران.

به طور کلی با توجه به اینکه تحولات اخیر خاورمیانه در قالب بیداری اسلامی در حال شکل‌گیری است، پرداختن به موضوع خاورمیانه کار دشواری است. بیداری اسلامی با شاخصه‌های ویژه خود در خاورمیانه و شمال افریقا آغاز شده است و ما به مؤلفه‌های آن آگاه هستیم و می‌توانیم آنها را درک کنیم. بحث ما این نیست که این انقلابات می‌بایست حتماً از انقلاب ایران الگوبرداری کنند. این حرف، غیرعاقلانه است. اما شاید انقلاب ایران بتواند پایه و اساسی برای فهم مشترک از تحولات اخیر خاورمیانه باشد.

